وکیل شرق

کارمزد از شوهر! کدام حمایت؟

سعید دهقان

بهنام صادقی: شما سه‌شنبه گذشته در همین ستون که تحت عنوان ازدواج تلفنی چاپ شد، دریافت کارمزد از شوهر را تقبیح کرده و عملی ضدحمایتی برای زن قلمداد کردید؛ در حالی که وقتی در سیستم حقوقی ما که در آن زنان حق طلاق، حق خروج از خانه یا خروج از کشور و خیلی از حقوق دیگر را بدون اجازه شوهر ندارند خود به خود خانواده تضعیف شده و زن تحقیر می‌شود. در حالی که اگر زنان این حقوق طبیعی‌شان را دارا بودند، دیگر حمایت از طرق دیگر مثل مزد به‌خاطر شیر دادن لازم نمی‌شد. اما جالب اینجاست که همین حمایت اندک هم برای برخی غیرقابل تحمل است!

وکیل شرق: ضمن تشکر از ارسال ای‌میل و ابراز نظرتان پیش از هر چیز باید بگویم اگر توضیح و تبیین قانون بدون تحلیل و ارزیابی آن ممکن بود قطعاً چنین می‌کردم. اما باور بفرمایید در این سیستم قانونگذاری این رفتارهای احساسی و برخوردهای سطحی و عجولانه است که به تصویب قوانینی این چنین منجر می‌شود قوانینی که گاهی برای درست کردن ابرو چشم را کور می‌کند. وگرنه هدف تمامی فعالان حقوق زن، شما و امثال بنده جملگی در یک موضوع خلاصه می‌شود و آن حقوق یکسان برای زن و مرد است یعنی چیزی که اصل بیستم قانون اساسی به نوعی آن را مطرح کرده است کامل شود. بپذیریم اگر گفته شود زن از بابت شیر دادن به بچه زمانی می‌تواند از شوهرش اجرت دریافت کند که به دستور او چنین کرده باشد- که گفته شد- یک قانون حمایتی واقعی نیست چرا که آن زن در قبال بچه دایه نیست، مادر است و تائید می‌فرمایید که شیر دادن مادر به بچه یک حس ذاتی و فطری است که نمی‌تواند و نباید با دستور کسی و یا به خاطر مزد باشد. و یا بپذیریم زن به خاطر علاقه به زندگی، شوهر و بچه‌اش کارهای خانه را انجام می‌دهد اما وقتی به او گفته می‌شود «به ازای اجرت‌المثل نگهداری بچه و کارهای منزل و دیگر حق و حقوقت طلاقت می‌دهم، بچه را هم از تو می‌گیرم، برو بیرون این اجرت‌المثل یا کارمزد، حمایت از زن نیست. اگر اینها را حقوق یک زن ایرانی بدانیم قطعاً حق با شماست و کسانی که به این حقوق ایراد می‌گیرند ایراد دارند که تا همین حد را هم تحمل نمی‌کنند! ضمناً زن برای خروج از خانه نیازی به اجازه قانونی ندارد در عرف به این اجازه می‌گویند هماهنگی و بی‌خبر نگذاشتن که متقابل است. حق طلاق هم دیگر مثل گذشته به آن اندازه مطلق نیست. علاوه بر مواردی که در عقدنامه‌ها به زن وکالت در طلاق داده شده است موادی از قانون مدنی نظیر ماده ۱۱۳۰ نیز باب محکمی است برای طلاق زنان. این ماده به صراحت به زن اجازه می‌دهد که هرگاه ادامه زندگی مشترک برای او سخت بوده و او را با فشار و تنگدستی همراه می‌کند تقاضای طلاق کند. مضافاً این‌که جدا از مواردی که به شکل چاپی در عقدنامه‌ها است و مرد با امضای آن به همسر آینده‌اش برای طلاق وکالت می‌دهد زن می‌تواند شروط دیگری ضمن عقد برای ازدواج بگذارد که اگر خواستگار، خواستگار باشد می‌پذیرد؛ شروطی نظیر حق طلاق، حق خروج از کشور، حق تحصیل، حق اشتغال و حق حضانت فرزند.

■ مشاور حقوقی شرق هیچ گونه محدودیتی در پاسخ به سئوالات حقوقی شما اعم از کیفری، خانوادگی، حقوقی، تجاری و ثبتی ندارد. لذا شما می‌توانید سئوالات خود را از طریق تلفن و یا به نشانی ای‌میل Vakilroaya@gmail.com با ما درمیان بگذارید.

در گفت‌وگو با محمدرضا وکیلیان رئیس شعبه ۳۷ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

بازنگری در احکام قضایی و تعلیق حقوق مردم

عبدالله خاتمی فر

بخش اول

احکام و آرای دادگستری پس از قطعی شدن قابل اجرا می‌شوند. در دو قانون آیین دادرسی مدنی و آیین دادرسی کیفری ضوابطی برای نهایی شدن تصمیمات قضایی و امکان اجرای آن پیش‌بینی شده است. بخش مهمی از این ضوابط، به بررسی مجدد احکام صادره از دادگاه‌ها و احتمال بازنگری در آنها اختصاص دارد تا در صورت وجود اشتباه یا خطایی در چگونگی صدور رای و محتوای آن جبران خطا و اصلاح تصمیم قاضی ممکن باشد. اما قانونگذار در سال‌های اخیر، شیوه‌ها و روش‌های متنوع و متعددی علاوه بر راهکارهای دارای پشتوانه علمی و تجربی برای تجدیدنظر در آرا و احکام قضایی در قوانین وارد کرده است که علاوه بر طولانی شدن فرآیند احقاق حق، باعث بی‌اعتباری بسیاری از تصمیمات دادگاه‌ها و به تبع آن تعلیق و تزلزل حقوق مردم تا مدت‌های نامحدود شده است. محمدرضا وکیلیان قاضی دادگستری و رئیس شعبه ۳۷ دادگاه تجدیدنظر استان تهران با داشتن سال‌ها تجربه قضاوت در این گفت‌وگو به بررسی و آسیب‌شناسی موضوع پرداخته است.

■■■

■ در مقررات آیین دادرسی کنونی برخلاف قوانین سابق، قطعی بودن آرای دادگاه‌ها اصل پذیرفته شده است و باید رای هر دادگاه پس از ابلاغ به محکوم اجرا شود. اما استثناهای قانونی یا مواردی که به عنوان قابل اعتراض بودن احکام پیش‌بینی شده‌اند و آنچه که در عملکرد دادگستری می‌بینیم نشان‌دهنده عدم امکان اجرای بسیاری از احکام - گاهی - تا چند سال بعد است که باعث بلاتکلیفی مردم و حقوق آنها می‌شود، علت چیست؟ آیا این وضعیت قابل قبول و موجه است؟

قانون آیین دادرسی مدنی قبلی سال‌ها اجرا می‌شد و حتی برای رفع ابهام در برخی موضوعات مطرح در پرونده‌های کیفری مثل نحوه تعیین کارشناس مورد استفاده و استناد بود. مطابق ماده ۳۳۰ آیین دادرسی جدید «آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور حقوقی قطعی است. . . . » اما دامنه احکامی که قابل تجدیدنظر توصیف شده‌اند بیشتر از وضعیت سابق است. بدیهی است که گستره استثناهای یک اصل نباید فراتر از خود آن اصل باشد. در حالی که الان عکس این قاعده است و مصادیق آرای قابل تجدیدنظر بیشتر است و احکام قطعی و قابل اجرا بسیار کمتر هستند. پس برای اینکه قانون و واقعیت موجود همپوشانی داشته باشند، باید قانون این گونه تغییرکند که همه آرا قابل تجدیدنظر هستند جز موارد خاصی که تعیین می‌شود.

■ پس از نظر شما اصل قطعی نبودن آرای قضایی است؟

با توجه به تجربه دیرپایی که از دادگستری نوین در ایران داریم، شاید بتوانیم آرای صادره را در امور کوچک و جزیی قطعی تلقی کنیم. گرچه ممکن است که در این آرا هم اشتباه و خطایی باشد اما قابل جبران است. برای مردم و مراجعه کنندگان دادگستری هم اجرای عدالت مهم است نه اهمیت موضوعی که در دادگستری مطرح می‌کنند. قابل تجدیدنظر بودن آرای قضایی از الزامات نظارت بر امور از جمله در دادگستری است. همچنان که در دیگر بخش‌های اجرایی و حتی قانونگذاری نظارت وجود دارد. البته باید این نظارت در نظام قضایی علمی، منطقی و کارآمد باشد. در این صورت علاوه بر اینکه جامعه امنیت بیشتری در امور قضایی احساس می‌کند، قضات هم خود را تحت نظارت قضایی می‌بینند و ناگزیر از افزایش دانش حقوقی خود خواهند بود.

■ چگونه ممکن است که قانونگذار همان‌جا که اصل قطعی بودن آرای قضایی را پیش‌بینی کرده است بلافاصله، دامنه بزرگی از احکام دادگستری را قابل تجدیدنظر و غیرقطعی توصیف می‌کند؟

نباید ما در مقام توجیه باشیم و باید این قوانین و چنین قانونگذاری را نقد کنیم. چون این شیوه قانونگذاری و قانون‌نویسی درست نیست و به‌ویژه برای اهل فن ازجمله قضات و وکلا پرسش‌برانگیز است. تصور می‌کنم ما متاسفانه در حوزه قانونگذاری از چارچوب و حکمت خاصی پیروی نکرده‌ایم. قانونگذار ما درباره قطعی بودن یا نبودن آرای دادگاه‌ها تردید دارد. بالاخره باید قانونگذاران ما به این اجماع برسند که «آیا آرای محاکم قطعی است یا نه.» سپس براین اساس قانون‌نویسی کنند. وقتی روند قانونگذاری پس از انقلاب در این باره مرور شود می‌بینیم که اول تمام احکام قطعی و غیرقابل اعتراض اعلام شد. پس از آن و در دوره بعدی همه احکام قابلیت تجدیدنظر یافتند. بعد از آن دو دوره به این نتیجه رسیدیم که تصمیمات قضایی به «قابل تجدیدنظر» و «غیرقابل تجدیدنظر» تقسیم شوند. ضمن اینکه همزمان در ساختار نظام قضایی مراجع دیگری برای نظارت پیش‌بینی کردیم که با سیاست قضایی دوره اخیرالذکر تعارض داشت. به نظر می‌رسد باید با توجه به نظر اکثریت فقها و ماذون بودن اکثر قریب‌به‌اتفاق قضات و مجتهد نبودن آنها اصل قابل اعتراض بودن آرا پذیرفته شود.

■ یعنی با رویه قضایی اجتهاد در برابر نص قانون مبنی بر «غیرقابل تجدیدنظر بودن آرای قضایی» شود و همه تصمیمات قضایی که عادلانه قلمداد نشود بازنگری شوند؟

در فقه می‌گفتند که رای هیچ قاضی توسط قاضی دیگر قابل نقض نیست. این درباره نظر قاضی شرعی است که مجتهد است و حکومت از حکم و دفاع می‌کند. اما نظام قضایی ما در چنان شرایطی نیست و دعاوی و خصومت‌ها هم با تشکیل و برقراری حکومت، نزد افرادی که اجتهاد دارند مطرح نمی‌شود تا حکم قضایی صادر شود. البته برای حل مشکلاتشان به آنها مراجعه می‌کنند ولی از ایشان نمی‌خواهند که حکم قضایی برایشان صادر کنند. چون اگر چنین حکمی هم صادر شود، مطمئناً حکومت از طریق تشکیلات قضایی آن حکم را اجرا نمی‌کند. قوه قضائیه تنها حکمی را قابل اجرا می‌داند که توسط قاضی شاغل در دادگستری صادر شده باشد. بنابراین در چنین وضعیتی با اوصافی که پیش از این گفتم «اصل قابل تجدیدنظر بودن آرا» براساس استنباط و تفسیری که از قانون به هنگام اجرای آن می‌شود، حاکم است.

عکس: عباس کوثری، شرق

■ پس همکاران قضایی شما عادلانه بودن قانون آیین دادرسی قبلی را - که اصل «قابل تجدیدنظر بودن آرا» را پذیرفته بود - می‌پذیرند و بر این اساس قانون کنونی را اجرا می‌کنند؟

من سخنگوی قضات نیستم. بلکه با تجربه نزدیک به سه دهه کار قضایی به این دیدگاه و بینش رسیده‌ام که قطعی ندانستن آرای بدوی صادره از دادگاه‌ها با عدالت بیشتر سازگار است.

■ بنابراین به هنگام شک در قطعی بودن یا قطعی نبودن رای، اصل را عدم قطعیت و قابل تجدیدنظر بودن می‌دانید؟

دقیقاً. قانونگذار تاکید می‌کند تشخیص اینکه موضوعی قابلیت تجدیدنظر دارد با دادگاه تجدیدنظر است. یعنی حتی اگر دادگاه عمومی حقوقی یا کیفری هم رای صادره خود را قابل تجدیدنظر ندانند، دادگاه تجدیدنظر در این باره تصمیم می‌گیرد. به نظر می‌رسد قانونگذار هم به اجرای عدالت توجه داشته است. اما این پرسش مطرح می‌شود که چرا قانونگذار با شجاعت و صراحت تعیین تکلیف نکرده است.

■ تعارض و اغتشاش در قانون‌نویسی محدود به این موارد عام نیست. چرا که با تاسیس شعبه‌های تشخیص دیوان عالی کشور و یا تصویب ماده ۲ قانون اختیارات رئیس قوه قضائیه در مجلس آن اصل اولیه هم مخدوش شده است. به نظر شما با اجرای این دو مصوبه می‌توان گفت صدور و اجرای رای قطعی در دادگستری غیرممکن است؟

اگر سخنان اخیر آیت‌الله شاهرودی را پیگیری کرده باشید، ایشان هم تاکید می‌کنند که باید آرای قضایی با چنان مبانی و مستندات قوی صادر شوند که اجرای حکم پرونده‌های مردم در مراحل تجدیدنظر، پژوهش، فرجام و امثال اینها متوقف نشوند. حتی ایشان درباره ماده ۲ قانون اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸ معتقدند که آنچه به عنوان «خلاف بین شرع» برای نقض رای در قانون پیش‌بینی شده است «خصوصیت و موضوعیت» دارد. بنابراین منحصراً مقصود و هدف این است که اگر در پرونده‌ای رای مطابق قانون صادر شده باشد اما نتیجه و آثار رای خلاف آشکار و فاحش موازین شرعی باشد، رئیس قوه قضائیه از اختیار خود برای جلوگیری از اجرای آن امر نامشروع استفاده می‌کند. به عبارت دیگر ریاست قوه قضائیه قائل به تفسیر محدود و مضیق و استفاده نادر از این اختیار هستند و تمایل به اجرای احکام قطعی محاکم دارند. فراموش نکنیم آنچه موجود است مصوبه مجلس است و مسئولیت اشکالات احتمالی آن متوجه قوه قضائیه و مجریان قانون نیست.

■ اما در موارد بسیاری هم رویه قضایی همکاران شما به داد قوانین رسیده و آن را از عدالت بهره‌مند کرده است. در این مورد هم رویه قضایی می‌تواند اثرگذار باشد و با کوتاه کردن حلقه‌های به هم پیوسته رسیدگی‌های عادی و فوق‌العاده از طولانی شدن فرآیند دادخواهی بکاهد مثل موضوع مهم سن قانونی و شرعی. در حالی که همگان پس از صدور رای محکومیتشان همچنان امیدوار به تغییر حکم صادره هستند!

قضات بر مبنای میزان دانش، تجربه و تنوع نگاهشان به مقوله عدالت و دادخواهی، تلاش می‌کنند احکام عادلانه و منصفانه صادرکنند. آنها قانون را بیشتر ابزار و وسیله‌ای برای احقاق حق و اجرای عدالت می‌دانند نه اینکه قانون هدف آنها باشد. چون در غیر این صورت ممکن است از عدالت و حق دور شوند. در این حالت طرفین دعوی هم از تصمیم قضایی عادلانه خرسند و راضی خواهند بود و آن قطعیتی که در ذهن ما است تحقق می‌یابد. رویه قضایی هم که اشاره می‌کنید میان قضات به صورت غیررسمی شکل می‌گیرد ولی مانند «آرای وحدت رویه قضایی» که در حکم قانون هستند ثبات و قابلیت استناد ندارند.

■ به هرحال اینها هیچ کدام نمی‌توانند اشکالات ناشی از اجرای روش‌های فوق‌العاده‌ای که اشاره شد رفع کنند.

ببینید سازوکارهایی پیش‌بینی شده که اینها فراتر از نظام قضایی است. اگر در پرونده‌ای رئیس محترم قوه قضائیه موضوعی را «خلاف بین شرع» تشخیص بدهند؛ به فرض چنانچه استنباطی که منجر به این نتیجه شده است اشتباه باشد مرجع بالاتری برای رسیدگی به آن اشتباه احتمالی وجود ندارد. نکته مهمی که مطرح می‌شود این است که اگر این پرونده نزد قاضی دادگاهی دیگر برای رسیدگی دوباره فرستاده شود، آیا سازوکار موجود این شجاعت را به آن قاضی می‌دهد که بگوید «نه، این مخالف شرع نیست.» یا پس از این مرحله آیا رئیس قوه قضائیه اختیار ناشی از قانون اختیارات مصوب ۱۳۷۸ را نمی‌توانند دوباره اعمال کنند؟ در اینجا اگر رئیس قوه قضائیه بر «خلاف بین شرع بودن» رای پافشاری کنند تکلیف چه خواهد بود؟ تکلیف این دور و تسلسل چیست؟ امروز آیت‌الله شاهرودی رئیس قوه قضائیه هستند. اگر روز دیگری ریاست قوه با فرد دیگری باشد و برداشت او متفاوت بود این اختلاف دیدگاه بر حاصل کار دستگاه قضایی اثر نامطلوب خواهد گذاشت.

بخش دوم این مصاحبه روز سه‌شنبه چاپ می‌شود.

خبر

دفاع بهمن کشاورز از کانون وکلا

ایسنا: رئیس کانون وکلای دادگستری مرکز درباره اظهارات اخیر رئیس مرکز مشاوران حقوقی قوه قضائیه گفت: «آنچه مورد ایراد است تفکری است که وجود پدیده وکیل دولتی را مجاب می‌داند و از آن مهمتر، اجرای قانون بعد از انقضای مدت قابلیت اجرای آن است». بهمن کشاورز در پاسخ به اظهارات اخیر رئیس مرکز مشاوران حقوقی قوه قضائیه مبنی بر غیرقانونی بودن انتخابات کانون وکلا گفت: «جذب کارآموز و وکیل بر مبنای نیازهایی است که از طرف وزارت دادگستری و قوه قضائیه اعلام شده و می‌شود. افزایش جذب افراد در سال‌های اخیر از بعد رقابت نیست، بلکه به خاطر افزایش نیازها به تبع افزایش جمعیت و پیچیده شدن روابط اقتصادی و اخیراً به خاطر الزامی شدن دخالت وکیل در برخی دعاوی است.» وی افزود: «سواد و اطلاعات وکلا و سایرین در دادگاه‌ها و در مراجع قضایی و در تالیفات و تصنیفات و گفتار و نوشتار آنها آشکار می‌شود. ما به همکاری جهت تامین حقوق مردم اعتقاد داریم اما کماکان بر این عقیده هستیم که عدم وابستگی به دولت شرط اصلی وکالت و وکیل آزاد و مستقل است. نظارت قوه قضائیه بر کانون وکلا در حدی که در لایحه قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت پیش‌بینی شده، هر چند مورد انتقاد ویژه است اما قابل قبول است.» کشاورز درباره اظهارات حجازی در خصوص انتخاب هیات مدیره کانون و دعوت وی از کشاورز برای مناظره تلویزیونی گفت: «ایشان در موقعیتی نیستند که در خصوص صحت و عدم صحت انتخابات کانون اظهارنظر کنند علاوه بر این تایید انتخابات کانون برعهده دادگاه عالی انتظامی قضات است که بالاترین مرجع قضایی است و انتخابات دوره بیست و چهارم را کتباً تایید کرده است.» وی افزود: «کانون وکلا با توجه به قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت حق دارد پروانه کارآموزی وکالت را به کسانی که لیسانس یا مدارک بالاتری در فقه و مبانی حقوق اسلامی یا معادل آن از دروس حوزوی دارند، بدهد و این کار را با رعایت وسواس‌آمیز قانون کرده و می‌کند. اما چنین اجازه‌ای طبق ماده ۱۸۷ برنامه سوم توسعه که منسوخ شده به تشکیلات مجری آن داده نشده است.» یادآور می‌شود رئیس مرکز مشاوران حقوقی قوه قضائیه هفته گذشته در یک نشست مطبوعاتی با بیان این که برگزاری انتخابات هیات مدیره کانون وکلا غیر قانونی بوده است، رئیس کانون وکلای دادگستری مرکز را به مناظره تلویزیونی فراخواند تا اثبات کند که تشکیل هیات‌مدیره فعلی کانون وکلا به دلیل عدم رعایت شرایط شکلی و ماهوی وجاهت قانونی ندارد. حجازی با بیان اینکه کانون وکلا در طول عمرش به اندازه مرکز مشاوران آزمون برگزار نکرده است، تاکید کرد که اگر سواد کارشناسان و وکلای مرکز مشاوران حقوقی قوه قضائیه بیشتر از وکلای کانون وکلا نباشد کمتر از آن نیست و ما حاضریم گروهی تشکیل شود تا بین وکلای ما و وکلای کانون، آزمون برگزار کند و این مسئله را بسنجد.